

پاییز پدر سالار

نویسنده

گابریل گارسیا مارکز

ترجمه

سهیلا اینانلو

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	گارسیا مارکز، گابریل، ۱۹۲۷ - ۲۰۱۴ م.
عنوان و نام پدیدآور	Garcia Marquez, Gabriel : پاییز پدر سالار / گابریل گارسیا مارکز: [مترجم] سهیلا اینانلو.
مشخصات نشر	: تهران: شبگون، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۶۸ ص ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-95724-3-4
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: EL otoño del patriarca
یادداشت	: این کتاب در سال‌های توسط ناشرین و مترجمان متفاوت منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های کلمبیایی -- قرن ۲۰ م.
شناسه	: اینانلو، سهیلا، ۱۳۶۷ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: الف ۲۱۳۹۴ پ ۴/الف/۲۸/۱۸۰ PQ۸۱۸۰
رده‌بندی دیویی	: ۸۰۰/۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۳۴۱



انتشارات
شبگون

پاییز پدر سالار

نوشته‌ی: گابریل گارسیا مارکز

ترجمه‌ی: سهیلا اینانلو

ناشر: شبگون

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: آبان گرافیک

ناظر چاپ: علی کیوان مهر

چاپ اول: ۱۳۹۵ / تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۶۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۷۲۴-۳-۴

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات شبگون (بخش میعاد): خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

کوچه قدیری، پلاک ۲۳، طبقه اول

تلفن: ۸۱ ۴۰ ۹۷۴۰ - ۴۰ ۹۷۸۳ ۶۶

در باره‌ی نویسنده

آشنایی با گابریل آرس مارکز

گابریل گارسیا مارکز در فروردین ۱۹۹۲، یعنی درست پیش از تولد هفتاد سالگی خود تصمیم گرفت به مکزیکوسیتی سفر کند. او می‌گوید زادگاهش کلمبیا، کشوری ناراحت‌کننده، مشکل‌ساز و نامتعادل برای نویسنده‌هاست.»

بیشتر همشهریان کلمبیایی او که با نویسنده‌ی نابغه‌ی خود رابطه‌ای صمیمی دارند، به او «گابو» می‌گویند. آن‌ها بدون آنکه «این عزیز» در سالروز تولدش حضور داشته باشد، آن را برایش جشن گرفتند و خاطرات فعالیت‌های طولانی او را در روزنامه و رادیو و تلویزیون پخش کردند. غافل از این‌که گابو به شمال کوچ کرده بود.

ارتباط گارسیا مارکز با کلمبیا چیزی نیست که امروز به آن رسیده باشد، زیرا او گاه‌گاه به این شهر سر می‌زند و از سال ۱۹۵۶ در حال رفت و آمد میان کلمبیا، مکزیک و دیگر کشورها بوده و تا ۲۸ سال به تنهایی در کلمبیا زندگی می‌کرده است.

اکنون به کمی عقب‌تر برمی‌گردیم...

گابریل گارسیا مارکز در ششم مارس ۱۹۲۸ در قسمت شمالی شهر ساحلی آراکاتاکا دیده به جهان گشود. او تا ۸ سالگی در منزل پدربزرگ و مادربزرگ مادری زندگی می‌کرد و به داستان‌ها، خرافات و عقاید پیش‌پا افتادی مردمی گوش می‌داد که هیچ‌وقت از تعریف کردن آن خسته نمی‌شدند. لحنی که آن‌ها داستان را با آن تعریف می‌کردند «به ویژه آن‌طور که مادر بزرگش تعریف می‌کرد» تشخیص واقعیت و خیال را برایش ناممکن می‌ساخت. آن‌ها از عجیب‌ترین و ناممکن‌ترین اتفاقات با همان حالات صورت می‌گرفتند که رخ داده‌های واقعی را تعریف می‌کردند.

پدربزرگ او گابریل را به بسیاری از دیگر مکان‌های تفریحی می‌برد. و در همین زمان بود که «معجزه‌ی بخ» (قصه‌ی متعلق به داستان «صدسال تنهایی») را به او معرفی کرد. این نویسنده بعدها می‌گوید: «احساس می‌کنم تمام نوشته‌های من راجع به تجربیات من است که از زمانی به یاد دارم که با پدربزرگ و مادربرگم بودم.»

گارسیا مارکز پس از مرگ پدربزرگش در سال ۱۹۱۶ به شهر ساکر، جایی که پدرش به حرفه‌ی داروشناسی مشغول بود، نقل مکان کرد و سپس به مدرسه‌ی شبانه‌روزی در شهر بارانکیلا فرستاده شد. او در سن ۱۲ سالگی وارد مدرسه راهنمایی یسوعی (مسیحی) در زیپاکیرا شد که در فاصله‌ای نه چندان دور از شهر بوگوتا قرار داشت.

او در سال ۱۹۴۶ تصمیم گرفت آرزوهای پدر و مادرش را برآورده کند و از این رو آغاز به تحصیل در رشته‌ی حقوق در یونیورسیداد ناسیونال در شهر بوگوتا کرد، اما پس از مدت کوتاهی علاقه‌ی خود را به تحصیل از



دست داد، آن را رها کرد و برای ادامه دادن به نوشتن عازم شهر خود شد. در این سال‌ها دو رویداد برای او اتفاق افتاد که زندگی‌اش را از این رو به آن رو کرد.

تصمیم گرفت به خانه‌ی پدر و مادرش برود و به آن‌ها سر بزند، در همین هنگام همسر آینده‌ی خود «همان مرسدس بارخوا پاردوی سی» را ملاقات و عشق بی‌منت‌هایش را از او گدایی کرد.

کتاب «دگرگونی‌ها، اثر کافکا و ترجمه‌ی جورج لوییس بورگس» را در همین سال‌ها مطالعه کرد. دگرگونی‌ها، روش داستان‌گویی مادر بزرگش را در او بیدار کرد. آنگاه بود که به یاد می‌آورد این همان شیوه‌ی روایت‌گری است که در آن عجیب و غریب‌ترین و دور از ذهن‌ترین اتفاقات را با لحنی کاملاً عادی مثل اتفاقات واقعی ترسیم می‌کرد. آنگاه به تدریج آغاز به نوشتن نمود.

در سال ۱۹۴۶ اولین داستان را با عنوان «سومین استعفا» در روزنامه ال اسپکتادور به چاپ رسید. و در طول سال‌های آینده نیز ده داستان دیگر به رشته‌ی تحریر او درآمد.

وی در سال ۱۹۴۸ عازم یونیورسادهی دکارتاجا شد تا آغاز به شغل روزنامه‌نگاری برای کمپانی فیلم‌سازی یونیورسال در کارتابنا نماید. او تا این زمان آثار همینگوی، جویس، وولف و فاکنر را مطالعه کرده بود. «آثار فاکنر تأثیری طولانی بر او گذاشت».

گابریل گارسیا مارکز در سال ۱۹۵۰ که تا آن زمان مدت زیادی از شغل خبرنگاری‌اش برای کمپانی ال هرالدهی در بارانکویلا نگذشته بود، به نزد مادرش در خانه پدری وی رفت تا آن خانه را بفروشد. بازگشت به حال و هوای کودکی او را واداشت تا اولین رمان کوتاه خود را با عنوان «برگریزان

طوفانی»، (آمریکا ۱۹۷۲) بنویسد اما اولین ناشر او را رد کرد و این کتاب به دست فراموشی سپرده شد و تا سال ۱۹۵۵ به چاپ نرسید.

او تا پایان عمر به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری اشتغال داشت، زیرا بعداً به خبرنگاری گفته بود: «من همیشه بر این باور بودم که حرفه‌ی اصلی من روزنامه‌نگاری ست.» اگر به چند سال قبل بازگردیم، او در سال ۱۹۵۲ به استودیو کمپانی ال اسپکتادور در آمد و در حرفه‌ی خبرنگاری، دست‌انویسی و نقدفیلم به فعالیت‌های خود ادامه داد. یکی از مجموعه داستان‌های او با عنوان «حقیقت ماجراجویی‌های من» که راجع به غرق شدن کشتی یک فاجعه‌ی کلمبیایی ست، یکی از داستان‌هایی ست که از زبان دیگران برای و نقل شده است. هنگامی که این کتاب در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسید، دولت کثرت‌رشد به خشم آمد و روزنامه مجبور شد او را به ایتالیا بفرستد و او در نهایت پاریس را به عنوان محل زندگی برگزید. همان هنگام بود که او اولین چرک‌نویسی‌های کتاب «هیچ کس برای سرهنگ نامه نمی‌نویسد» را به رشته‌ی تحریر در آورد سپس «اسیر ساعت شیطانی» نیز از او در سال ۱۹۶۱ به چاپ رسید. او با نوشتن اثر دیگری با عنوان «یک روز پس از شنبه» برنده‌ی اولین جایزه از انجمن نویسندگان و هنرمندان کلمبیا در سال ۱۹۵۴ شد.

هنگامی که دولت کلمبیا کمپانی ال اسپکتادور را تعطیل کرد، از شغل خود را از دست داد، و به روزنامه‌نگاری آزاد در پاریس و لندن روی آورد. وی در بازگشت به کاراکاس و ونزوئلا یکی از دوستان قدیمی خود را ملاقات کرد و از این رو سال ۱۹۵۷ را به مسافرت در اروپای شرقی به منظور یافتن راه‌حلی برای مشکلات کلمبیا گذراند. گارسیا مارکز در ۱۹۵۸ شروع به کار کردن در مجله‌ی مومنتو در کاراکاس نمود، اما



خوش‌شانس بود که بالاخره توانست به کلمبیا باز گردد تا با مرسدس ازدواج کند، ثمره‌ی این ازدواج دو فرزند به نام‌های رودریگو و گنزالو بود که به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۲ دیده به جهان گشودند.

در این هنگام انقلاب فیدل کاسترو در کوبا او را تحت تأثیر فوق‌العاده‌ی خود قرار داد و در ۱۹۵۹ به تأسیس آژانس خبری کاسترو به عنوان سندی کلمبیا با نام «پرسنا لاتینا» کمک کرد. که تا به امروز دوستی خود را با مارکز حفظ کرده است، ولی گاهی از او انتقاد می‌کند. او تا سال ۱۹۶۱ به فعالیت در باوانا و نیویورک سیتی پرداخت، تا این‌که از پرسنا لاتینا استعفا نمود و تعدادی خود را به مکزیکوسیتی آورد و آن‌جا را به عنوان محل اصلی سکونت برگزید. او در همان سال دو اثر دیگر را نیز به چاپ رساند که یکی از آن‌ها برنده‌ی جایزه‌ی ادبیات کلمبیا شد. یک سال بعد مجموعه داستانی با عنوان «خاک سپاری بزرگ مامان» نیز از او به رشته‌ی تحریر در آمد.

او درباره‌ی مسافرت خانوادگی به اکا، ۱۹۶۵ می‌نویسد: «همه‌اش ناگهانی پیش آمد... نمی‌دانم چرا... اتفاقات راسخون من مرا وادار به نوشتن این کتاب کرد.» این کتاب همان «صد سال تنهایی» است که مدت هجده ماه کوشش و زحمت او به ثمر نشست و در سال ۱۹۶۷ تمام دنیا از آن بهره‌مند و شهرت و آوازه‌ی او جهانی شد. آثار او از زبانی به زبان دیگر ترجمه و مردم جهان از کشوری به کشور دیگر با آثارش آشنا شدند و کلمه‌ی «واقع‌گرایی خیالی» وارد فرهنگ‌های تمام زبان‌های دنیا شد.

بارسلونا و اسپانیا توقف‌گاه‌های بعدی او بودند. همان‌جا که گارسیا مارکز در سال ۱۹۷۶ بر روی «پاییز پدر سالار» کار کرد و آن را به شکل رمان حاضر در آورد، و از سال ۱۹۸۰ رمان‌های کوتاه و بلند، داستان کوتاه

(واقعی و خیالی)، و نمایشنامه‌ی فیلم و تئاتر را به رشته‌ی تحریر درآورد. برخی از آن جمله عبارتند از:

- شرح وقایع پیش‌گویی‌های مرگ. ۱۹۸۲
 - عشق سال وبا. ۱۹۸۵
 - تشکیلات سری شیلی، ۱۹۸۶ (که باعث براندازی دیکتاتوری شیلی شد.)
 - نزال در دخمه‌ی پریچ و خم، ۱۹۸۹ (داستانی خارق‌العاده که از دریچه‌ی خیالی به آخرین روزهای قهرمان ملی و بزرگ آمریکای جنوبی رگ‌بست‌بست و به آن «آزادی بخش» می‌گویند.)
 - مهاجران غریبه، (دازده استان کوتاه). ۱۹۹۲
 - عشق و مصیبت‌های دیگر. ۱۹۹۳
- می‌توان گفت حرفه‌ی روزنامه‌نگاری او در سال ۱۹۹۶ به وسیله‌ی یکی از آثار او (با عنوان اخبار «آدم ربیی» چاپ شده در امریکا) به اوج خود رسید. این اثر راجع به ده کلمبیایی‌الاس که آژانس‌های سوداگری مواد مخدر به نام پابلو اسکوبار، آن‌ها را می‌رباید.
- اما به قول کارلوس فونتس، گابریل گارسیا مارکس چه در آثار واقع‌گرا و چه خیالی، حماسی یا غیر از آن «محبوب‌ترین و شاید بهترین نویسندگی اسپانیا پس از سروانتس» است. او یکی از معدود نویسندگانی است که نه تنها وقایع تاریخی زندگی بلکه فرهنگ و تاریخ کشورش و حتی تمام قاره‌ی خود را به شکل داستان و نمایش در آورده است. او براساس آنچه انجمن بررسی کتاب نیویورک می‌گوید، استاد قصه‌نویسی است.
- «او در برگ برگ آثار خود مخاطب را به کنجکاوی و لذت بردن از عجایب زندگی وا می‌دارد.»